

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۷۹

تاریخ: سه‌شنبه ۱۴۰۳/۰۲/۰۴

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

## المقصد الأول : فى الأوامر

۱-۲ - الفصل الثانى من المقصد الاول فى ما يتعلق بصيغته الامر

۱-۲-۱. معانى صيغته الأمر و دواعى استعمالها

قرار شد که با شما در ارتباط با صیغه الأمر مطالبی را بیان کنیم. اولین مطلب مربوط می‌شود به معانی صیغه الأمر. اضافه ما را هم نگاه کنید و دواعی استعمالها. این تیتربحث است. یعنی صیغه امر چند معنی دارد و انگیزه مستعمل در صیغه امر چیست؟ چندتا است؟ گویا معنی غیر از داعی است. وقتی این دو را کنار هم می‌آوری، بنا شد عطف ما هم که عطف تفسیری نباشد، پس هم معنی را باید یاد بگیریم، هم داعی. این بحث برای کسانی که اولین بار است دارند برمی‌خورند، بسیار بسیار بحث مهم و ارزشمندی است؛ ولو در درس‌ها، نوشته‌های علما از آن زود عبور می‌کنند؛ ولی بحث بحث مهمی است. درست است بحث اصول‌فقهی نیست کلیت آن؛ ولی یک بحث معرفتی ادبی لغوی است که یک فاضلی باید بداند. بله چون احتمال می‌دهم شما اعزه قبلاً هم این بحث را از ما شنیده باشید، چون ما در ماده الأمر هم اشاره می‌کردیم، من با لحاظ آن بحث این‌جا خیلی مختصر اشاره می‌کنم و البته نکاتی دارد که آن نکات جدید است. باید دقت کنید.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup>. این است که می‌گویم اگر کسی حتی همین را یک موضوع پایان‌نامه بکند، یک رساله دکتری بکند، یک پروژه، مقاله نمی‌گویم چون فراتر از مقاله

است، ارزش دارد.

حالا شما متمرکز بشوید روی صیغه امر. آن کلیت بحث است، بیایم روی صیغه امر. علمای لغت، ادب، اشکال هم ندارد بگویند علمای اصول، چون گاهی اصولی‌ها هم این کار را کردند، علمای اصول تا ۲۴ معنی برای صیغه امر شمرده‌اند. من در یادداشت‌هایم نوشتم تا ۲۴ معنی شمرده‌اند؛ البته ممکن است شما رصد کنید، بیشتر هم پیدا کنید؛ چون این‌ها حد که ندارد. مثلاً گفتند یکی از معانی امر طلب است؛ این‌که روشن است؛ طلب الفعل؛ مثل این‌که خدای متعال می‌فرماید اقیموا الصلاة. طلب است دیگر. یکی از معانی امر تهدید است. در قرآن کریم داریم افعلوا ما شئتم. هرکار دلتان می‌خواهد بکنید؛ اما بعداً حسابتان را می‌رسیم. نمی‌خواهد طلب بکند که. افعلوا ما شئتم. در فارسی هم می‌گوییم که هرکار دلت می‌خواهد بکنی بکن یا گاهی مثلاً تمسخر است. ذق إنک أنت العزیز الحکیم. در قیامت پناه‌برخدا به این مهره‌درشت‌های متکبر مستکبر می‌گویند ذق. بچش عذاب را. تو که عزیز کریم بودی، حالا بچش. شاید این خطاب به بسیاری از سران و سیاست‌مدارها در آخرت بشود. حتماً می‌شود. تا ۲۴ مورد شمرده‌اند. من مطمئن هستم بیشتر از این مقدار است. اصلاً داعی می‌داند حد ندارد. داعی یک انسان در استعمال یک صیغه. من گاهی این مثال را برایتان زدم. می‌گویم مثلاً یک نفر می‌گوید که الحمدلله من دیشب نماز شب خواندم، مثلاً سر کلاس می‌گوید، همین من دیشب نماز شب خواندم معنایش که معلوم است. من دیشب نماز شب خواندم. معنی معلوم است؛ اما ممکن است این جمله به انگیزه‌های مختلف گفته بشود. مثلاً یک انگیزه‌اش این باشد که می‌خواهد یاد شاگردان بدهد که شاگرد بگوید استادی که با این کمر و پا و فلان نماز شب بخواند، وای به حال من؛ یعنی می‌خواهد تربیت شاگرد بکند. داعی‌اش تربیت شاگرد است. بعضی وقت‌ها انگیزه‌اش، مثلاً پشت سرش گفتند ایشان تا صبح می‌خوابد. ایشان ناراحت است چرا این حرف را به من می‌زنید، من نماز شب می‌خوانم تا رفع تهمت کند از خودش. حتی چیزهای دیگر. حالا الان بیایید همین یک جمله ساده که من الان گفتم، ممکن است به انگیزه‌های مختلفی ابراز بشود. پس حد ندارد؛ ولی تا ۲۴ معنی و داعی شمرده‌اند.

آقای آخوند معتقد است ما نباید بین معنی و داعی خلط کنیم. ایشان می‌فرماید ما باید فرق معنی با داعی را داشته باشیم؛ یعنی اشتباه نکنیم. بیخود داعی را جزء معنی نیاوریم؛ البته معنی را هم جزء داعی حساب نکنیم. آن وقت نتیجه این می‌داند چه می‌شود؟ ایشان می‌گویند از این بیست و چهار تا هرچه باشد، معنی واحد است، دواعی متعدد است. می‌گوییم آقای آخوند در همین صیغه امر معنی چیست؟ می‌فرماید معنی جامع همه این‌ها است. کفایه به این روشنی نیست؛ ولی قطعاً منظور ایشان این است. ایشان می‌گویند معنی یک چیز بیشتر نیست که در واقع جامع آن‌ها است. به نظر شما چه معنایی باید بگوییم که در صیغه امر که در همه باشد، جامع باشد؟

ایشان می‌گوید انشاء الطلب؛ همین. انشا می‌کند با صیغه گوینده طلب را. انشاء الطلب. حالا فلش بزیند جلوی انشاء الطلب، انگیزه‌ها را بنویسید. گاهی انشای طلب به انگیزه بعث است؛ یعنی تحریک که معمولاً این است؛ ولی گاهی انشا طلب به انگیزه تحدید است، به انگیزه مسخره‌کردن است، به انگیزه تعجب است. مثال‌هایش را زدم برایتان. پس معنی واحد است. دیگر حقیقی و مجازی هم نداریم. یک معنی است؛ اما این انگیزه‌های مختلف. بعد می‌فرماید و یحتمل در همین بیست و چهارتا، یک معنای حقیقی درست کنیم، بقیه مجازی باشد. این فرقی با قبلی چه شد؟ خیلی فرق کرد. وجه اول حقیقی و مجازی درست نمی‌کرد. می‌گفت اصلاً آن داعی‌ها معنی نیست. یک معنی است. انشاء الطلب تمام. حالا این انشاء الطلب ممکن است انگیزه‌های زیادی داشته باشد؛ اما الان با یحتمل می‌فرماید ممکن است بگوییم انشاء الطلب بداعی البعث و التحریک، همان معنای معروف امر، طلب، این را بگوییم حقیقی است، بقیه‌اش را بگوییم مجازی است. پس دو احتمال داد آقای آخوند و می‌دانید این دو احتمال بینهما فارق واضح. این می‌خواهد اولین مطلب درس امروز حساب کنیم. ما بحثمان در صیغه الأمر است. صیغه امر مثل خیلی چیزهای دیگر، یک معنی دارد و چند داعی. تا بیست و چهار داعی. در تحلیل این واقع دو راه آقای آخوند ارائه می‌دهند. یک جامع درست کنیم، بقیه همه بشود دواعی، دیگر حقیقی و مجازی هم نگوییم، یک معنای حقیقی دارد در همه هست. انگیزه‌ها فرق می‌کند. اصلاً پای مجاز هم در کار نیست. دوم در این‌ها یکی را برداریم معنای حقیقی حساب کنیم، بقیه را مجازی. این نکته هم داشته باشید ما این مدل کار را در جاهای دیگر هم به کار می‌بریم. هذا تمام الکلام در مطلب اول درس امروز.

مطلب دوم بسم الله الرحمن الرحيم. مطلب دوم که مطلب قشنگ و خوب و جالبی است، این است که آقای آخوند می‌گویند این حرفی که من امروز زدم در سائر صیغ انشائی هم می‌آید؛ یعنی دارد توسعه می‌دهد که یعنی معنی داریم، داعی داریم. حالا یا یک معنای حقیقی درست کنیم، بقیه مجازی یا اصلاً همه را بگوییم حقیقی، معنی اصلاً متعدد نیست. دو رفتار شد دیگر. تیزی که من زدم این است که جریان هكذا الشأن فی غیر صیغه الأمر أيضاً. صفحه ۲۶۴. جریان همین وضعیت، هكذا الشأن یعنی همین وضعیت در غیر صیغه امر از سائر صیغ. اول چند مثال بزیند به سائر صیغ. صیغه استفهام. استفهام انشا است دیگر. تعجب، ترجی، تمنی، و لیت الشباب يعود

یوماً فأخبره بما فعل المشيب.<sup>۱</sup> سائر صیغ هم همین وضعیت را دارد. حالا می‌خواهید روی یک مثال متمرکز بشویم، خیلی پخش نشویم؟ استفهام اصلش طلب الفهم [است]، ولی تا دلتان بخواهد استفهام به دواعی مختلف می‌آید. مرحوم ابن‌هشام تا هفت مورد می‌شمرد. البته نگویید هشت مورد. آن یکی اش استفهام نیست، تسویه است؛ ولی غیر از تسویه، هفت انگیزه می‌شمرد. مثلاً اصلش که نمی‌گوید، آن که قبلاً گفته، استفهام به انگیزه فهمیدن. مثل سؤالی که ممتحن واقعاً از شاگرد می‌کند یا یک کسی از شما یک آدرسی می‌پرسد. فیضیه کدام طرف است؟ حرم کدام طرف است؟ طلب الفهم. اما تا دلتان بخواهد استفهام انگیزه‌های مختلف دارد. حالا طبق مبنای ما که نمی‌شود همین‌طور شماره بزنید. مثلاً در دادگاه وقتی قاضی از متهم سؤال می‌کند، بعضی وقت‌ها می‌خواهد اقرار بکشد، وگرنه پرونده روشن است. سؤالی که خدای متعال در قیامت از متهم می‌کند یا حتی از غیر متهم، أأنت قلت للناس اتخذوني و أمي الهين من دوني؟ این سؤال روز قیامت از جناب عیسی مسیح علی نبینا و آله و علیه الصلاة والسلام می‌شود. أأنت قلت؟ البته این‌جا تقریر نیست، نمی‌خواهد اقرار بگیرد خداوند. می‌خواهد افتتاح آن‌هایی که این حرف‌ها را بستند، خدا و ابن و روح‌القدس درست کردند، حالا ببینید این چه انگیزه‌ای می‌تواند باشد. یک کسی این‌جوری بگوید تو گفتی که جناب عیسی عرض کند خدایا من نگفتم. این یک انگیزه است. در دادگاه انگیزه تقریر است. خیلی از انگیزه‌ها می‌دانید انکار است. أليس الله بكاف عبده؟ این انکار ابطالی است. اگر در آن توبیخ هم باشد، انکار با توبیخ، با ابطال. گاهی تعجب است. تو این کار را کردی فلانی؟ اصلاً انتظار نداشتیم ما. تعجب. گاهی ستایش است. آفرین تو این حرف را زدی مثلاً؟ می‌خواهد مدحش کند، می‌خواهد ذم‌ش کند. این‌ها همان وضعیت جاری است. همان وضعیت جاری است یعنی چه؟ یعنی بگوییم استفهام یک معنی دارد، آن هم طلب الفهم؛ منتها طلب الفهم گاهی برای واقعاً فهمیدن است، کشف واقع است، گاهی چه، گاهی چه. طلب الفهم. البته اگر احتمال دوم را هم بدهیم بگوییم استفهام برای طلب فهم که بخواهد واقعاً کشف حقیقت بشود برایش، حقیقت است، بقیه باشد مجاز. آقای آخوند این‌جا خوشحال از کاری که کرده می‌فرماید خدا را شکر. با این نظر ما یک شبهه‌ای که گاهی پیش می‌آید حل شد. آن شبهه چیست؟ می‌دانید ما در قرآن

---

<sup>۱</sup> داشتیم در معنی. لیت الشباب يعود یوماً. منتها متأسفانه بر نمی‌گردد یک شاعری دارد شیراز، توللی شیرازی. من سر قبرش رفتم. نمی‌دانم در حافظ است، در سعدی است. می‌گوید که در جوانی به خود می‌گفتم شیر اگر پیر هم بود شیر است. بالأخره شیر شیر است. چون به پیری رسیده فهمیدم، پیر اگر شیر هم بود پیر است. دیدم من آن‌هایی که در جوانی شان یوزپلنگ بودند. مثل یوزپلنگ می‌دوید، ورزش می‌کرد، فعالیت می‌کرد. این آخرای روزش اگر پشه رویش می‌نشست، باید یک نفر پشه را از او دور کند. قدر جوانی را بدانید. بگذرم پراوتز بسته.

استفهام کم نداریم. در خدای متعال استفهام را چه کار کنیم؟ بگوییم خداوند طلب فهم می‌کند برای کشف واقع؟ العیاذ بالله. ابدأً. یا مثلاً ترجی فلولا نفر من کل فرقه طائفه لعلهم یحذرون. می‌گفتند لعل برای ترجی است. حالا ترجی من و شما بکنیم به این امید که مردم آدم بشوند، اما خداوند که نمی‌تواند بگوید به این امید یا تمنی. حالا ببینید در قرآن از الفاظ تمنی آمده یا نه که خدا تمنی کرده باشد. آقای آخوند می‌فرماید این کلمات همزه، هل، لعل، لیت این‌ها در کلام خداوند بیاید، نمی‌خواهد بگوید منسلخ شده از معنایش، در خود معنی قوطه‌ور است، منتها معنی گاهی برای طلب فهم است حقیقتاً، گاهی نه همان که ابن‌هشام گفت، برای انکار است، برای ابطال است، برای تقریر است. حالا البته در لعل و این‌ها باید یک چیزی درست کنیم. مثلاً در لعلهم یرجعون می‌گوییم ترجی است، به انگیزه ابراز علاقه. مثل مثلاً پدری که به پسرش می‌گوید پسر من کمکت می‌کنم برو حوزه، درس بخوان، ان شاء الله مجتهد بشوی. حالا فرض کنید پدر هم علم دارد چون می‌خواهیم جای خدا قرار بدهیم. می‌خواهد ابراز علاقه بکند که من این را دوست دارم. گاهی ترجی را در قرآن به ابراز محبت، ابراز علاقه برگرداندند که در خدا درست بشود. پس این هم حواستان باشد. این سؤال را در مورد امتحانات خداوند هم می‌کنند که خداوند برای چه امتحان می‌کند؟ امتحان یعنی اختبار، طلب آگاهی که طرف چندم‌مرده به قول معروف حلاج است. این‌که خداوند می‌داند، وقتی می‌داند چرا امتحان می‌کند؟ جواب می‌دهند که حالا بعضی می‌گویند امتحان برای این‌که جوهر طرف رشد بکند، نظام خلقت اقتضا می‌کند، حرف‌هایی که زدند. می‌دانید خود قرآن هم گاهی به این شبهه دامن می‌زند، چون دارد ما شما را امتحان می‌کنیم لنبلوکم أیکم أحسن عملاً. امتحان می‌کنیم ببینیم کدامتان احسن العمل هستید. این مشکل می‌شود. طبیعتاً چون ما باید متشابهات را به محک‌های برگردانیم و جزء ضروری قرآن است، ضروری دین است، ضروری اسلام است که خداوند متعال عالم به ما کان، ما یکون، ما سیکون. حالا اگر در مورد غیر خدا هم کسی برخی شبهات را بکند، در مورد خدا که شبهه نکرده کسی. باید توجه کرد دیگر. پس مطلب دوم این شد که همین برنامه‌ای که در صیغه گفتیم، تکرار می‌کنم، ما در صیغه دو چیز گفتیم. یا بگوییم معنی واحد است و همه این‌ها داعی است یا یک معنای حقیقی در این‌ها درست کنیم، بقیه بگوییم معنای مجازی است. این در سائر صیغ هم که مثال‌هایش را زدیم هست. آقای آخوند در آخر این مطلب می‌گوید با این توضیحاتی که من دادم، یک ثمره مهمی شما کشف می‌کنید. ثمره مهم این است که داعی معنی نیست. اگر بعضی‌ها این‌ها را معنی شمردند، اشتباه کردند. و منه ظهر أن ما ذکر من المعانی الکثیره لصیغه الاستفهام لیس کما ینبغی أيضاً. همان‌طور که در صیغه امر درست نیست، در استفهام هم درست نیست. می‌دانید اشاره به کدام عبارت دارد؟ اگر ما فرض کنیم آقای آخوند معنی یادش نرفته بوده اواخر، این اشاره به معنی دارد. مغنی

ابن هشام وقتی می‌رسد این‌جا همه دواعی را معنی حساب می‌کند. مغنی را نباید یادتان رفته باشد این قسمت. می‌گوید فصل<sup>۱</sup> قد تخرج الهمزة عن الاستفهام الحقيقي. گاهی همزه از استفهام حقیقی خارج می‌شود. فترد لثمانیه معان. هشت معنی دارد. همه مجازی. می‌گوید معنی. لثمانیه معان. آقای آخوند می‌گوید چرا می‌گویی معان؟ این‌ها معنی نیست حتی مجازی. البته حالا خودش احتمال داد، ولی حرف اصلی آقای آخوند، حرف اولش این نبود که این‌ها معنی باشد.<sup>۱</sup> این هم اگر می‌خواهید مطلب دوم حساب کنید. مطلب دوم این شد که هرچه در صیغه گفتیم، در غیر صیغه هم می‌گوییم.

همه حرف‌های آقای آخوند را قبول کنیم یا مناقشه کنیم؟ به اصطلاح نقد و تحلیل می‌خواهیم بکنیم. رفتیم مطلب سوم. بسم الله الرحمن الرحيم جهت اطلاع به شما بگویم راه آقای آخوند تقریباً مخالف نظر قاطبه علمای ادب است. خیلی حرف است. نمونه‌اش ابن هشام. فرق نمی‌کند شرح کافیه‌اش همین است، ابن مالکش همین است. این‌ها نمی‌آیند دیوار بگذارند بین معنی و داعی. می‌آیند تمام دواعی را معنی می‌گیرند و لذا شماره می‌زنند یک دو سه چهار پنج شش هفت هشت. هی شماره می‌زنند. معنی زیاد می‌کنند. نهایتاً به آن‌ها می‌گوییم معنای حقیقی یا مجازی؟ می‌گویند بگو مجازی؛ ولی بگو معنی. به همین خاطر ابن هشام می‌گوید همزه برای هشت معنی می‌آید. بگویم به شما، ابن هشام هشت مورد را رسیده؛ وگرنه اگر می‌پرسیدیم همین هشت مورد؟ می‌گفت همین هشت مورد را رسیدم. اگر شما یک چیز دیگر پیدا کردید، اضافه کنید. اتفاقاً همین آیه أنت قلت للناس، به نظر من یک چیز دیگر است. از آن هشت مورد نیست. آقای آخوند دارد این را به هم می‌زند. آقای آخوند می‌گوید این‌ها معنی نیست، روی آن حرف اولش. حرف دومش نزدیک به آن‌ها می‌شود؛ چون قبول می‌کند معنای حقیقی و معنای مجازی؛ ولی روی حرف اولش که حرف اصلی‌اش است، بین معنی و داعی فرق می‌گذارد. داعی را کلاً از ساحت معنی خارج می‌کند و می‌گوید معنی واحد است که صیغه امر را گفت، استفهام را فرمود.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> من یادم هست قدیم که معنی تدریس می‌کردیم، من این‌جا می‌گفتم که آن معنای اول در همزه، تسویه، سواء علیهم أستغفرت لهم أم لم تستغفر لهم، در آن‌جا بله. ربطی به استفهام ندارد. واقعاً ندارد. اما هفت مورد بعدی، اولاً هفت مورد نگو، بگو هفتاد مورد. معلوم نیست بتوانید همه را جمع کنید. بعد هم این‌ها را که می‌شمردید بعضی‌اش قسیم هم نیست، تداخل اقسام دارد. بعد هم این‌ها معنی نیست. این‌ها داعی است.

<sup>۲</sup> ما سابقاً زمان‌هایی که معنی را تدریس می‌کردیم، حتی این معنی الادیب که کار ما هست، من به رفقا گفتم این‌ها را بیاورید در پاورقی که طلبه از اول فرق معنی و داعی را بفهمد. نیاید در کفایه متوجه بشود. همان اول در مغنی سوم همان‌جا بفهمد. منتها رفقا چهار نظر بود دیگر، ما یک رأی داشتیم، رأی نیاورد. ظاهراً هم نیست در این معنی الادیب‌هایی که در بازار هست و تدریس می‌شود. حالا که ظاهراً چیز دیگری آمده. ما از همان موقع مثلاً چهل و

بعضی وقت‌ها داعی با حفظ معنی است واقعاً. داعی با حفظ معنی واقعاً متعدد است. مثالی که زدم مثال خوبی است. من دیشب نماز شب خواندم. به هر انگیزه‌ای من این را بگویم، معنی هست یعنی من به شما القا کردم شما را مخاطب فلانی بدان من دیشب نماز شب خواندم. معنای من که معلوم است. من یعنی من، دیشب یعنی دیشب، نماز شب یعنی نماز شب، خواندم هم یعنی خواندم؛ منتها انگیزه دیگر فرق می‌کند. به چه قصدی من این را گفتم، گفتم برایتان فرق می‌کند؛ ولی من پریشب به ذهنم آمد که ما این مطلب را می‌توانیم همه جا حفظ کنیم؟ یعنی همه جا همین‌طور است؟ مثلاً آن‌جایی که خداوند استفهام می‌کند، أنت قلت للناس اتخذونی و أمی الهین من دونی که به حضرت عیسی می‌گویند روز قیامت.<sup>۱</sup> الان ما می‌خواهیم این‌جا پیاده کنیم. طبق مبنای آقای آخوند این‌جا معنی محفوظ است. معنای همزه چیست این‌جا؟ طلب فهم است؟ می‌گویید همزه معنایش محفوظ است. صریحاً آقای آخوند دارد می‌گوید در خدا هم بیاید، نگویند معنایش منسلخ است. معنی محفوظ است. معنی این‌جا چیست؟ آقای آخوند دارد عبارت، می‌فرماید که نسبت ايقاعیه انشائیه. من که نمی‌فهمم ايقاعیه انشائیه. در همزه شما درستش کن. أليس الله بكاف عبده. می‌گویید خداوند با این همزه دارد طلب فهم می‌کند؛ منتها به انگیزه ملامت. خاک برسر تان أليس الله بكاف عبده؟ چه اعتقادی دارید شما؟ این یعنی چه طلب فهم؟ این یک‌کمی با نماز شب خواندم [متفاوت است]. آن‌جا می‌شود معنی را نگه دارید. من دیشب نماز شب خواندم. می‌شود معنی را نگه دارید؛ اما این‌جا نمی‌شود معنی را نگه دارید. این حرفی که عرض کردم جدید است. ما قبلاً همه این‌ها را یک‌کاسه می‌کردیم؛ اما فکر می‌کنم فرق می‌کند.

الحمد لله رب العالمین.

---

خورده‌ای سال قبل این را داشتیم تا من سلسبیل را نوشتم. سلسبیل را نگاه کنید، ما آن‌جا مفصل فرق بین معنی و داعی و این‌که داعی را معنی حساب نکن حتی مجازی، نکته‌اش این است و الا اگر داعی را معنای مجازی حساب کنی، دیگر با این هشام دعوا نداریم. او هم می‌گوید معنای مجازی. نه حتی معنای مجازی هم حساب نکن. معنی را واحد حساب کن. این‌ها را ما در کتابمان سلسبیل آوردیم. گاهی هم در درس مناسبت شده گفتیم. فرق معنی و داعی. بعد هم نمی‌دانم آقای مظفر هم دارد یا ندارد. آقای مظفر هم برای صیغه امر معنی زیاد می‌شمرد، ما این تذکر را می‌دهد یا نمی‌دهد، نمی‌دانم. خودتان نگاه بکنید.

<sup>۱</sup> می‌گویند وقتی خدای متعال این سؤال را از جناب عیسی می‌کند، عیسی‌ای که حسابش پاک است و نفرموده و نگفته، یک سال می‌لرزد از هیبت سؤال. لذا این ضرب‌المثل که می‌گویند آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه باک است، این در قیامت نیست. این مال دنیا است و الا در قیامت خود محاسبه هیبت دارد. حالا دوستان ببینید این روایتش کجا است. من اولین بار از آقای علامه امینی شنیدم. کتاب، نوشته هم نبود که آدرسش را نگاه کنم. از نوار ایشان شنیدم. بالأخره علامه امینی خودش سند است دیگر. ببینید این را از کجا ایشان، اگر شد در ای‌تا به من بفرستید ۹۰۲ به هر حال داشته باشیم که عیسی مسیح دارای حساب پاک ولی هیبت سؤال، هیبت پرسشگر جناب عیسی را می‌لرزاند. حالا دیگر مسائلی که چرا عیسی بلرزد، آن‌ها دیگر حساب دیگری دارد. آن‌ها باید بعداً با هم بنشینیم صحبت کنیم.